

بسم الله الرحمن الرحيم

سند استراتژی امنیت ملی آمریکا

(ترجمه)

سوال:

در پنجم دسمبر ۲۰۲۵، دونالد ترامپ سند جدید استراتژی امنیت ملی آمریکا را که شامل ۳۳ صفحه است، برای افکار عامه منتشر نمود. تفاوت این سند با اسناد پیشین، مانند استراتژی امنیت ملی دولت بایدن، در چیست؟

جواب:

با دقت و تأمل در این اسناد می‌توان دریافت که از نظر مبنایی و ماهیت، تفاوتی اساسی میان اسناد «استراتژی امنیت ملی آمریکا» وجود ندارد؛ چه اسنادی که توسط ترامپ جمهوری‌خواه در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۲۵ منتشر شده، چه اسنادی که پیشتر ریگان در سال ۱۹۸۸، بوش پدر در ۱۹۹۰ و بوش پسر در ۲۰۰۲ ارائه کردند، و چه اسنادی که رؤسای‌جمهور دموکرات اعلام کرده‌اند؛ از کلینتون در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸ گرفته تا اوباما در ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ و بایدن در ۲۰۲۲.

یگانه تفاوتی که این اسناد دارند تنها در سبک بیان و زبان آن است و بس؛ چرا که همگی یک هدف مشترک را دنبال می‌کنند: حفظ و تثبیت تسلط آمریکا بر جهان. جمهوری‌خواهان معمولاً رهبری آمریکا بر جهان را بی‌پرده، صریح و بدون ملاحظه بیان می‌کنند، در حالی که دموکرات‌ها همان مضمون را در قالب عباراتی آراسته و فریبنده عرضه می‌کنند؛ گاه با پنهان‌کاری و گاه با پیچاندن و کش‌دادن کلام.

در ادامه این پاسخ - همان‌گونه که در خود سؤال نیز آمده - تمرکز اصلی بر تفاوت میان استراتژی‌ها خواهد بود، نه ورود به جزئیات گسترده آن‌ها؛ مگر به اندازه‌ای که برای روشن‌کردن تفاوت میان استراتژی بایدن و استراتژی ترامپ ضروری باشد.

برای روشن‌شدن موضوع، به توفیق الله متعال می‌توان چنین توضیح داد:

۱- در پرسش‌وپاسخی که در تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۱۶ منتشر کردیم، آمده بود: «راهکارهای اصلی سیاست آمریکا، چه در حزب جمهوری‌خواه و چه در حزب دموکرات، تفاوت ماهیتی و بنیادین با یکدیگر ندارد؛ آنچه متفاوت است، روش‌ها و شیوه‌های اجراست. ریشه این تفاوت نیز به پیشینه شکل‌گیری دو حزب بازمی‌گردد. حزب جمهوری‌خواه چندان دغدغه نمایش ظاهری دموکراسی - که مدام درباره‌اش شعار می‌دهند - ندارد، بلکه بیش از همه تحت تأثیر فرهنگ گاوچرانی (کابویی) و روحیه آمیخته با تکبر است؛ فرهنگی که از همان بستر زاده شده و هنوز هم بر رفتار این حزب سایه انداخته است. فرهنگ کابویی، شیفته نمایش قدرت است؛ فرهنگی که در آن ضرب‌زدن، کشتن، انفجار و خشونت، امر عادی تلقی می‌شود و جنایت علیه بی‌گناهان چندان مسئله‌ساز نیست؛ چرا که این رفتارها در جامعه‌شان رواج دارد. علاقه افراطی به حمل و استفاده از سلاح نیز بخشی از همین فرهنگ است. چنان‌که سنای آمریکا بارها پیشنهاد حزب دموکرات برای گسترش بررسی پیشینه کیفری و روانی خریداران سلاح‌های انفرادی را رد کرده است. علت روشن است: جمهوری‌خواهان به دلیل نفوذ و سلطه لابی‌های قدرتمند تجارت اسلحه، علاقه‌ای به سامان‌دهی و محدودسازی مالکیت سلاح ندارند.

در مقابل، حزب دموکرات بیشتر به فریب و نمایش دموکراسی ظاهری گرایش دارد و با الگوبرداری از سبک انگلیسی، "زهر" را در پوششی پرزرق‌وبرق و فریبنده عرضه می‌کند؛ لبخند می‌زند و می‌گشدد. در حالی که حزب جمهوری‌خواه، همان زهر را بی‌پرده و خالص به تو داده و در حالی که تو را می‌کشد، دندان‌هایش را روی یکدیگر فشار می‌دهد!

از همین رو، رؤسای‌جمهور دموکرات معمولاً در فریب‌دادن و جلب نظر ساده‌لوحان موفق‌ترند، اما رؤسای‌جمهور جمهوری‌خواه کسی را نمی‌فریبند؛ چرا که دشمنی‌شان آشکار و علنی است. این تفاوت را می‌توان به‌روشنی در نمونه‌های نه‌چندان دور تاریخی مشاهده کرد: بوش از "جنگ صلیبی" سخن می‌گوید، و اوباما در قاهره به آیه‌ای از قرآن استناد می‌کند؛ اما هر دو، در عمل، علیه اسلام توطئه می‌چینند! از همین رو چنان که گفتیم: رؤسای‌جمهور دموکرات در فریب و جذب افکار عمومی توانمندترند، در حالی که رؤسای‌جمهور جمهوری‌خواه به دلیل صراحت خصومت‌شان، کسی را نمی‌فریبند.

حتی در نمادهای رسمی دو حزب نیز این تفاوت معنادار دیده می‌شود. از زمانی که توماس نست، کارتون‌نویست آمریکایی آلمانی‌تبار، در سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۷۴ در مجله هارپر کاریکاتوری منتشر کرد که در آن الاغی با پوشش شیر برای ترساندن حیوانات - از جمله فیل‌ی خشمگین و ویرانگر - به تصویر کشیده شده بود، الاغ به نماد حزب دموکرات و فیل به نماد حزب جمهوری‌خواه تبدیل شد؛ دو نمادی که بازتاب‌دهنده روحیات این دو حزب‌اند.

بر این اساس، رفتارهای ترامپ پدیده‌ای استثنایی و بی‌سابقه در میان جمهوری‌خواهان نیست؛ جز در حد ویژگی‌های شخصیتی که هر فرد را از دیگری متمایز می‌کند. اما ویژگی‌های کلی حزب جمهوری‌خواه، کمابیش بر همه نامزدها و چهره‌های آن قابل تطبیق است...» پایان نقل قول.

۲- بر این اساس، روحیه خودبرتربینانه ریشه‌دار در حزب جمهوری‌خواه و در مقابل، شیوه فریب و گمراه‌سازی حزب دموکرات را می‌توان به‌روشنی در اسناد استراتژی دید که رؤسای جمهور وابسته به هر دو حزب منتشر می‌کنند: به طور مثال؛ استراتژی بایدن در پی آن است که رهبری آمریکا، هژمونی و نظم جهانی مورد نظرش را حفظ و تثبیت کند، اما این هدف را با استفاده از واژگان و عبارات گمراه‌کننده‌ای چون "همکاری"، "دموکراسی"، "حقوق بشر" و "دیپلماسی" بسته‌بندی و عرضه می‌کند.

در مقابل، ترامپ که شخصیت او با غرور افراطی، شیفتگی به قدرت، میل شدید به نمایش و خودنمایی، فقدان خرد سیاسی، گرایش به درگیری‌های داخلی و حذف رقبا، همراه با نوعی سرخوشی و خودبزرگ‌بینی شناخته می‌شود، حفظ رهبری جهانی آمریکا را با شعارهای عریان و بی‌پرده دنبال می‌کند؛ شعارهایی مانند "اول آمریکا" و "صلح از طریق قدرت". او حتی تا آنجا پیش می‌رود که بدون هیچ ملاحظه‌ای به متحدان خود نیز اهانت می‌کند.

ترامپ این رویکرد را به‌صراحت در سند استراتژی خود چنین بیان می‌کند: "هدف این استراتژی آن است که همه این مزایا و موارد دیگر را گرد هم آورد تا قدرت و سلطه آمریکا را تقویت کند و کشور ما را بیشتر از هر زمان دیگری بزرگ و نیرومند کند." (سند استراتژی امنیت ملی آمریکا، ۲۰۲۵)

افزون بر این، در تقریباً تمام زیرعنوان‌های درج‌شده ذیل، اولویت‌ها نیز به‌طور مستقیم بر حفاظت، تقویت و تداوم هژمونی آمریکا تأکید شده است؛ از جمله: بازآرایی از مسیر صلح، امنیت اقتصادی، تجارت متوازن، تضمین دسترسی به زنجیره‌های تأمین و مواد حیاتی، احیای پایگاه صنایع دفاعی، هژمونی انرژی و حفاظت و توسعه سلطه آمریکا در بخش مالی.

این مجموعه عناوین نشان می‌دهد که صرف‌نظر از تفاوت در لحن و زبان، محور اصلی هر دو رویکرد، استمرار و تحکیم برتری و سلطه جهانی ایالات متحده است.

۳- اسناد استراتژی ملی که توسط رؤسای جمهور دموکرات، مانند بایدن، اوباما و کلینتون منتشر شده‌اند، عمدتاً بر مدیریت و پیشبرد هژمونی آمریکا از مسیر قدرت نرم استوار بوده‌اند؛ آن هم از طریق نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و ناتو، و با توسل به شعارها و مفاهیم فریبنده‌ای چون "دموکراسی" و "حقوق بشر". بر اساس این اسناد، آمریکا خود را پلیس جهان می‌داند؛ نقشی که هرچند هزینه‌ها و بارهای سنگینی به همراه دارد، اما از نگاه دموکرات‌ها پرداخت این هزینه‌ها نوعی "مالیات اجتناب‌ناپذیر" برای تضمین تداوم نظم جهانی آمریکامحور و گسترش نفوذ استعمارگرایانه واشنگتن تلقی می‌شود.

در مقابل، در استراتژی‌های جمهوری‌خواهان - همانند اسناد دوره نیکسون یا ترامپ - منطق متفاوتی حاکم است. آنان صراحتاً از متحدان می‌خواهند به‌ای حمایت آمریکا و چتر امنیتی‌ای را که برایشان فراهم می‌کند، بپردازند. این رویکرد به‌طور آشکار در سند استراتژی ترامپ در سال ۲۰۲۵ و ذیل عنوان فرعی "تقسیم بار مسئولیت‌ها و انتقال هزینه‌ها" دیده می‌شود؛ جایی که کشورهای عضو ناتو ملزم شده‌اند ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به بودجه دفاعی اختصاص دهند. (سند استراتژی امنیت ملی آمریکا ۲۰۲۵ mc-doualiya.com)

با این حال، همان‌گونه که پیداست، با وجود تفاوت در سبک‌ها، تنوع ابزارها و تغییر اولویت‌ها متناسب با شرایط و تحولات مقطعی، هدف بنیادین اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا تغییری نمی‌کند؛ چه در دوره ترامپ باشد، چه بایدن، اوباما، بوش یا کلینتون و دیگر رؤسای این قدرت استعمارگر. این هدف ثابت، چیزی جز حفظ رهبری جهانی آمریکا، تثبیت هژمونی آن و جلوگیری از ظهور هر قدرتی است که بتواند با ایالات متحده رقابت یا برابری کند.

۴- بر همین اساس، سند استراتژی‌ای که ترامپ اعلام کرده است، از نظر اهداف کلان تغییر بنیادینی به شمار نمی‌آید؛ بلکه بیش از هرچیز، تغییری در روش‌ها و ابزارهای دستیابی به همان اهداف ثابت است. همان‌گونه که در پرسش‌وپاسخ منتشرشده در تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۱۶ نیز تصریح شده بود:

"در خصوص تغییر سیاست آمریکا در پرونده‌های اساسی که در دوره رئیس‌جمهور پیشین مطرح بوده‌اند، انتظار نمی‌رود خطوط کلی دستخوش تغییر شود؛ آنچه ممکن است تغییر کند، شیوه‌ها و روش‌هاست. چرا که نظام سیاسی آمریکا تحت کنترل مجموعه‌ای از نهادهای گوناگون قرار دارد که هر یک اختیاراتی کموبیش متفاوت دارند... و همین ساختار نهادی سبب می‌شود خطوط اصلی سیاست آمریکا تا حد زیادی ثابت بماند، هرچند تفاوت‌هایی در سبک و ابزارها مشاهده شود." پایان نقل قول.

۵- این موضوع را می‌توان با بررسی تاریخچه شکل‌گیری احزاب سیاسی آمریکا تأیید کرد؛ احزابی که از یک ریشه واحد برخاسته‌اند و هدف مشترکشان حفظ هژمونی و سلطه آمریکا است و تفاوت آن‌ها تنها در روش‌ها و شدت سلطه شخصی است:

الف) پس از آنکه اروپاییان فراری و جهانگرد به آمریکا، به‌ویژه شمال آن، دست یافتند، بر آن شدند تا بر سرزمین‌های آن مسلط شوند و مردم بومی یعنی سرخ‌پوستان را به بردگی گرفتند، شروع به شکل‌دهی یک دولت کردند. معلومات زیر را از ویکی‌پدیا نقل قول می‌کنیم: "سیزده مستعمره بریتانیایی در طول ساحل اقیانوس اطلس، نخستین آن‌ها مستعمره ویرجینیا بود، اعلامیه استقلال خود را در ۴ جولای ۱۷۷۶ صادر کردند که استقلال آن‌ها از بریتانیا را تأیید می‌کرد و تشکیل یک دولت فدرال را مقرر می‌داشت. آن‌ها در ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷ توافقنامه فیلادلفیا و قانون اساسی فعلی آمریکا را تصویب کردند و در سال بعد، ۱۷۸۸، تأیید شد که این ایالات را بخشی از یک جمهوری واحد با دولت مرکزی قرار داد. سپس آمریکا سرزمین‌هایی از فرانسه، اسپانیا، مکزیک و روسیه به دست آورد و جمهوری تگزاس و هاوایی را به خود ملحق نمود. در نهایت، در سال ۱۷۸۹ ایالات متحده آمریکا رسماً شکل گرفت و جورج واشنگتن نخستین رئیس‌جمهور آن شد (۱۷۸۹-۱۷۹۷)".

ب) حزب دموکرات-جمهوری‌خواه از گروهی در کنگره شکل گرفت که مخالف سیاست‌های مرکزی الکساندر همیلتون، وزیر خزانهداری در دوره ریاست جمهوری جورج واشنگتن، بودند.

ج) حزب دموکرات-جمهوری‌خواه تا سال ۱۸۲۸ ادامه داشت و سپس حزب دموکرات کنونی توسط طرفداران اندرو جکسون شکل گرفت. حزب جمهوری‌خواه کنونی نیز در سال ۱۸۵۴ تأسیس شد و آبراهام لینکلن نخستین رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه آمریکا در سال ۱۸۶۵ بود...

۶- بنابراین، این احزاب همان منبع واحد را دارند که هدف آن تحمیل و حفظ هژمونی آمریکا است و تفاوت آن‌ها تنها در روش‌ها، میزان خباثت و شدت سلطه شخصی است. اختلافات آن‌ها از این سه مورد فراتر نمی‌رود:

برای نمونه، سند استراتژی جدیدی که ترامپ اعلام کرده است، شدیدترین نمود رفتار خودبتربینانه "کابویی" را نشان می‌دهد. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، در حالی که دموکرات‌ها مانند روباه "زهر" را در پوششی پرچرب و فریبنده ارائه می‌کنند (با نقاب دموکراسی، حقوق بشر و بازی با واژگان دیپلماتیک)، جمهوری‌خواهان زهر را همان‌گونه که هست اعمال می‌کنند؛ دندان می‌فشارند و قدرت خشن خود را آشکار می‌سازند. شعار ترامپ، "اول آمریکا"، در واقع چیزی جز سیاست باج‌گیری استعماری نیست؛ حتی در برابر متحدان، "مالیات بدهید تا از حمایت و امنیت ما بهره‌مند شوید".

۷- بدین ترتیب، با دقت در استراتژی‌های ترامپ و بایدن روشن می‌شود که اختلافی جز در شیوه، میزان خباثت و درجه طغیان شخصی وجود ندارد. هرچند مطالب مذکور خود گویای این واقعیت است، اما هر دو استراتژی به شماری از مسائل بین‌المللی نیز پرداخته‌اند؛ برخی از این مسائل نگاه تقریباً یکسانی در هر دو دارند، مانند اروپا و چین؛ برخی دیگر تفاوت در شیوه، خباثت و طغیان شخصی در آن‌ها آشکار است، مانند نیمکره غربی و در برخی حوزه‌ها نیز بر مکرر مشترک و دشمنی آشکار با آن و مردمانش توافق دارند، مانند خاورمیانه. در ادامه، به‌اختصار آنچه در استراتژی بایدن و سپس ترامپ درباره نیمکره غربی و خاورمیانه آمده، ذکر می‌شود:

الف) نیمکره غربی: از آنجا که "دکترین مونرو" به این منطقه مربوط می‌شود، ابتدا اشاره‌ای کوتاه به مونرو و اصل او می‌کنیم:

«او پنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحده از سال ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۵ بود و در سال ۱۸۱۹ ایالت فلوریدا را به قلمرو تحت اداره خود افزود. در سال ۱۸۲۳، دکترین مونرو را اعلام کرد که در آن مخالفت ایالات متحده با هرگونه مداخله اروپایی در امور قاره آمریکا ابراز شده بود. این دکترین در بیانیه‌ای مطرح شد که جیمز مونرو، رئیس‌جمهور آمریکا، در دوم دسامبر ۱۸۲۳ به کنگره ارائه کرد. دکترین مونرو خواستار تضمین استقلال تمامی کشورهای نیمکره غربی در برابر مداخله اروپا با هدف سرکوب آن‌ها یا دخالت در تعیین سرنوشتشان بود». (برگرفته شده از ویکی‌پدیا، با اندکی تصرف)

پس از آن، رؤسای‌جمهور آمریکا با تفاوت در شیوه‌ها و میزان خباثت و طغیان، این اصل را دنبال کردند. در ادامه، به‌اختصار آنچه در استراتژی بایدن و ترامپ درباره این منطقه آمده، برای نشان‌دادن تفاوت میان آن‌ها ذکر می‌شود:

استراتژی بایدن این منطقه را چنین توصیف می‌کند: «بیشترین تأثیر را بر ایالات متحده دارد، به‌گونه‌ای که حجم تجارت سالانه با آن به ۱/۹ تریلیون دلار می‌رسد، افزون بر ارزش‌های مشترک، سنت‌های دموکراتیک و پیوندهای خانوادگی.» این استراتژی، فعالیت و پویاسازی شرکت‌های آمریکایی در کشورهای قاره آمریکا را ضروری می‌داند و اشاره می‌کند که ایالات متحده به نوسازی زیرساخت‌های مرزی خود، ایجاد نظامی عادلانه، منظم و انسانی برای مهاجرت با کشورهای منطقه ادامه خواهد داد و همچنین مسیرهای قانونی مهاجرت را گسترش داده و با قاجاق مبارزه خواهد کرد. در عین حال، اجازه نمی‌دهد هیچ قدرت بزرگ دیگری نفوذ مؤثری داشته

باشد که با نفوذ آمریکا رقابت کند یا بر آن پیشی گیرد؛ اما این کار را با فریب و روش‌های خبیثانه‌ای چون دموکراسی و حقوق بشر انجام می‌دهد و در نهایت - نه در ابتدا - به اقدامات نظامی متوسل می‌شود.

استراتژی ترامپ اما با تهدید به اقدامات نظامی از همان ابتدا همراه است، حتی اگر این تهدیدها عملاً اجرا نشوند. این استراتژی آکنده از لحن قلدرمآبانه، تهدید و ارباب است. در سند او (با اندکی تصرف) آمده است: «اجرای دکترین مونرو برای حفاظت از امنیت آمریکا و بازگرداندن کنترل آن بر نیمکره غربی (خود آمریکا، کانادا و آمریکای جنوبی) و جلوگیری از استقرار نیروهای قدرت‌های خارج از این منطقه» و این منطقه را "حوزه‌ای انحصاری برای ایالات متحده آمریکا" می‌داند. از همین رو، ترامپ از کانادا خواست به آمریکا بپیوندد و به ایالت پنجاهویکم تبدیل شود؛ پاناما را تهدید کرد تا توافقات خود با چین را لغو کند و پاناما نیز چنین کرد. همچنین در تاریخ ۳ جنوری ۲۰۲۶ به ونزوئلا حمله کرد، پایتخت آن، کاراکاس را هدف قرار داد و رئیس‌جمهور آن، مادورو و همسرش را بازداشت کرد؛ رفتاری آکنده از غروری که بوی استعمار سنتی نفرت‌انگیز می‌داد. او این رویکرد در قبال نیمکره غربی را دکترین ترامپ، مکمل دکترین مونرو» نامید. حتی تهدیدهای خود را به گرینلند، متعلق به دانمارک عضو ناتو، گسترش داد. طغیان ترامپ آشکار است.

ب) مسئله خاورمیانه: چنان‌که پیشتر گفته شد «و از جمله مواردی که در آن بر مکر و دشمنی با آن و مردمانش توافق دارند، خاورمیانه است»، هر دو استراتژی به آنچه در حمایت از رژیم یهود و گسترش عادی‌سازی روابط حاکمان با آن آمده بسنده نکرده‌اند؛ نه به غارت ثروت‌های امت، به‌ویژه نفت و منابع خلیج، و نه به سلطه بر کنشیرانی در گذرگاه‌های آبی خاورمیانه از جمله تنگه هرمز و باب‌المندب؛ بلکه فراتر از آن، بر «مبارزه با تروریسم» تصریح کرده‌اند؛ مفهومی که در منطق خبیث آنان، به اسلام و حاکمیت اسلام اشاره دارد.

ترامپ در استراتژی خود درباره خاورمیانه می‌نویسد: «جلوگیری از تبدیل‌شدن منطقه به کانون تروریسم». باین در استراتژی خود می‌گوید: «مقابله با تهدیدات تروریستی». مقصود از همه این‌ها، تهدید اسلام به‌عنوان مبدأ و ایدئولوژی مردم منطقه است؛ چرا که ساکنان آن مسلمان‌اند و در پی برپایی دولت خود بر اساس مبدأ اسلامی، رهایی سرزمین‌هایشان از سلطه آمریکا و غرب، سرنگونی نظام‌های وابسته، و نابودی رژیم یهود هستند؛ و نه صرفاً دفن توافق‌های عادی‌سازی.

۸- خلاصه آنکه، ستون فقرات و جوهره اسناد "استراتژی امنیت ملی" که رؤسای‌جمهور آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون اعلام کرده‌اند، همواره ثابت و تغییرناپذیر بوده است؛ آنچه تغییر می‌کند، شیوه‌های اجرا، میزان خباثت و درجه طغیان شخصی در تحمیل، حفاظت و تداوم هژمونی آمریکاست؛ همچنین مبارزه با اسلام و مسلمانان و به‌کارگیری تمام توان برای جلوگیری از برپایی دولت اسلام، خلافت راشده بر منهج نبوت. اما چه بد داوری می‌کنند.

خلافت راشده خواب را از چشمانشان ربوده است؛ حتی فقط بردن نام آن. چنان‌که مدیر اطلاعات ملی آمریکا، تولسی گابارد، چند روز پیش در ۲۱ دسامبر ۲۰۲۵ گفت: «این ایدئولوژی اسلامی تهدیدی مستقیم برای آزادی ما به شمار می‌رود؛ زیرا در جوهر خود، ایدئولوژی‌ای سیاسی است که در پی برپایی خلافتی جهانی است».

و ما می‌گوییم: ﴿مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ﴾؛ «با خشم خود بمیرید»، امت اسلام برخواید خاست و دولت خود، دولت خلافت راشده بر منهج نبوت را - به اذن الله متعال - پس از این ملک جبری که اکنون در آن به سر می‌بریم، برپا خواهد کرد:

«...ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا جَبْرِيَّةً فَتَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ، ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا، ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً عَلَىٰ مِنْهَاجِ النَّبَوَّةِ. ثُمَّ سَكَتَ»

(روایت احمد)

ترجمه: «... سپس حکومت‌های ستمگر خواهد بود و تا زمانی که الله بخواهد باقی خواهد ماند، سپس هرگاه الله خواست آن را از میان برداشته و سپس خلافت بر منهج نبوت خواهد آمد. سپس سکوت نمود».

آنگاه سرنوشت حاکم ظالمی چون ترامپ و یارانش، چیزی جز سرنوشت کسری و قیصر پس از برپایی خلافت نخواهد بود:

﴿بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

۲۵ رجب ۱۴۴۷ هـ.ق.

مطابق با ۲۰۲۶/۱/۱۴ م.

مترجم: عبدالله دانشجو